

مواجهه صاحب‌نظران ایرانی با نظریه «استبداد شرقی»، با نگاهی به ایران پیشامدرن مطالعه‌ای در «تاریخ‌نگاری میدانی»^۱

سید حسین نبوی^۲، فرهنگ ارشاد^۳، سورن مصطفائی^۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۶/۴، تاریخ تأیید: ۹۹/۸/۲۰

چکیده

استبداد شرقی یکی از نظریه‌های شرق‌شناسانه‌ای است که در پی توضیح شرق از دیدگاه غربی است. در این پژوهش به بررسی نظریه استبداد شرقی ویتفوگل از منظر تفاوت‌های جغرافیایی در ایران پیشامدرن پرداختیم. مبانی نظری و روش‌شناسی این پژوهش، تحت تأثیر مکتب تاریخ‌نگاری آنال، با تأکید بر تفاوت‌های جغرافیایی نوشته شده است. انجام این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای بوده و یافته‌های آن از آثار نویسندگان ایرانی استخراج شده است. برای نشان‌دادن چگونگی مواجهه صاحب‌نظران ایرانی با نظریه استبداد شرقی، سنت مردم‌شناسی (تاریخ‌نگاری میدانی) مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته که در این سنت آثار جواد صفی‌نژاد و مرتضی فرهادی، مورد تأکید قرار گرفته است. حاصل این پژوهش، مشخص شدن نسبت صاحب‌نظران ایرانی و نظریه استبداد شرقی است. براساس یافته‌های این پژوهش، سنت تاریخ‌نگاری میدانی روایتی متفاوت از سازوکار کشاورزی، زمین‌داری و آبیاری در نقاط مختلف ایران به دست می‌دهد که متفاوت با پیش‌فرض‌ها و بنیادهای نظریه استبداد شرقی ویتفوگل است و می‌تواند مقدمه‌ای برای نگارش تاریخ میدانی و تاریخ‌های محلی باشد و مواد نگارش تاریخ‌های انتقادی را فراهم آورد.

واژگان کلیدی: استبداد شرقی، ایران پیشامدرن، ویتفوگل، مردم‌شناسی، تاریخ‌نگاری میدانی.

۱ این مقاله برآمده از پایان‌نامه کارشناسی ارشد سورن مصطفائی با عنوان: «مواجهه صاحب‌نظران ایرانی با نظریه استبداد شرقی با تأکید بر دوره قاجار»، استاد راهنما: سید حسین نبوی، استاد مشاور: فرهنگ ارشاد؛ در گروه جامعه‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی است.

۲ استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی. nabavee@gmail.com

۳ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز. ershadaf@gmail.com

۴ کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول) mostafaie.soren@gmail.com

تلقی از تاریخ ایران پیشامدرن همواره مورد نزاع در تاریخ‌نگاری و اسباب کشمکش میان صاحب‌نظران بوده است. این مسئله تنها به تاریخ‌نگاری در مرزهای ایران محدود نمی‌شود و چه بسا که توجه به شرق و اندیشیدن و نوشتن درباره آن و از جمله ایران، نظر بسیاری از اندیشمندان غربی را به خود جلب کرده است. از آن میان به‌طور نمونه می‌توان به ارسطو^۱، آدام اسمیت^۲، ماکیاولی^۳، مونتسکیو^۴، هگل^۵، مارکس^۶، انگلس^۷، وبر^۸ و ویتفوگل^۹ اشاره کرد. هریک از آنان به فراخور بضاعت شناختی و علمی خود در مورد شرق با پیش‌فرض‌ها و فرضیه‌های گوناگون، نظراتی متفاوت از یکدیگر ارائه داده‌اند.

در آثار و آرای این اندیشمندان و دیگر کسانی که به شرق پرداخته‌اند، به‌طور کلی دو نوع روایت را می‌توان درباره شرق و تاریخ آن از هم تمیز داد. نخست ایده‌ای که می‌خواهد تاریخ شرق را ذیل تاریخ غرب سامان دهد و دوره‌های تاریخی غرب از جمله برده‌داری^{۱۰} و فئودالیسم^{۱۱} را در تاریخ شرق جست‌وجو کند. از آثاری که با تأثیرپذیری از این ایده درباره ایران نگاشته شده‌اند، می‌توان به کتاب‌های پطروشفسکی^{۱۲} «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران دوره مغول» (۱۳۴۴) (۱۳۴۴) و «تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره مغول» (۱۳۶۶) و همچنین کتاب «تکامل فئودالیسم در ایران» (۱۳۵۸) تألیف فرهاد نعمانی اشاره کرد.

دوم ایده‌ای که بر تفاوت‌های بنیادین میان شرق و غرب استوار است. به جای تعمیم‌دادن دوره‌های تاریخی غرب، به دنبال یافتن منطق درونی تاریخ شرق هستند. اینجا لحظه‌ای است که نظریه‌های شیوه تولید آسیایی^{۱۳} مارکس، پاتریمونالیسم^{۱۴} وبر و استبداد شرقی^{۱۵} ویتفوگل، متولد می‌شوند.

-
- 1 Aristotle
 - 2 Adam Smith
 - 3 Niccolò Machiavelli
 - 4 Montesquieu
 - 5 Georg Wilhelm Friedrich Hegel
 - 6 Karl Marx
 - 7 Friedrich Engels
 - 8 Max Weber
 - 9 Karl August Wittfogel
 - 10 Slavery
 - 11 Feudalism
 - 12 Petrushevsky
 - 13 Asian mode of production
 - 14 Patrimonialism
 - 15 Oriental Despotism

روایت‌های مختلفی از هرکدام این نظریه‌ها وجود دارد. یکی از روایت‌های مهم و متأخر دربارهٔ استبداد شرقی از ویتفوگل می‌باشد که در کتاب «استبداد شرقی: مطالعه تطبیقی قدرت تام»^۱ پس از جنگ جهانی دوم نگاشته شده است. این مقاله، کوششی است برای مشخص کردن نسبت میان ویتفوگل و یکی از سنت‌های تاریخ‌نگاری ایران. در این مقاله نسبت میان ویتفوگل و سنت مردم‌شناسی در ایران (تاریخ‌نگاری میدانی) با تأکید بر برخی مفاهیم مکتب تاریخ‌نگاری آنال، به‌خصوص تاریخ‌نگاری مکان‌مند بررسی می‌شود.

نگاهی به نظریهٔ استبداد شرقی ویتفوگل

کلیدواژهٔ بنیادین نظریهٔ شیوهٔ تولید آسیایی مارکس، «کم‌آبی» و «پراکندگی» و کلیدواژهٔ نظریهٔ استبداد شرقی ویتفوگل، «خشکی اقلیم» و «تسلط دولت بر منابع آبی» جوامع شرقی است. از استبداد شرقی، روایات مختلفی در نظرگاه اندیشمندان غربی وجود دارد؛ چراکه هرکدام آنها در زمان‌ها و شرایط مختلف و از راه‌های متفاوت به‌این نتایج رسیده بودند. ارسطو، ماکیاولی، مونتسکیو، آدام اسمیت، هگل و مارکس شرح‌هایی را دربارهٔ استبداد شرقی نگاشته‌اند (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۹؛ میرسپاسی، ۱۳۹۳: ۸۲). مارکس نظریهٔ شیوهٔ تولید آسیایی خود را در همین سنت پروراند. یکی از دیدگاه‌های متأخر این سنت از آن ویتفوگل بوده که تأثیرات قابل توجهی در حوزه‌های مطالعات روستایی و تاریخی در ایران برجای گذاشته است. منظور ویتفوگل از شرق، نه شرق جغرافیایی، بلکه مجموعه‌ای از کشورها و سرزمین‌های چین، ژاپن، هند، ایران، بین‌النهرین، لبنان، مصر، آفریقا، مکزیک و آمریکای جنوبی است.^۲ پس از جنگ جهانی دوم و در شرایط سیطرهٔ رژیم استالین، که پیش‌بینی‌های مارکس محقق نشده و نظریهٔ مارکسیستی با پرسش‌هایی مهم مواجه بود، نظریه‌پردازان مارکسیست هرکدام به طریقی می‌کوشیدند تا نظریهٔ مارکسیستی را بازآرایی کنند. ویتفوگل نیز یکی از این نظریه‌پردازان بود که با بازآرایی دوبارهٔ نظریهٔ استبداد شرقی کوشید تا تلقی متفاوتی از «وضعیت اکنون» به‌دست دهد. وی در کتاب «استبداد شرقی: بررسی تطبیقی قدرت تام» معتقد بود که در جوامع شرقی

1 Oriental Despotism: A comparative study of total power

۲ عباس ولی معتقد است: «اصطلاح شرق مکان جغرافیایی خاصی نیست، بلکه همه جوامعی است که نتوانسته‌اند با الگوی اروپایی تاریخ و توسعه سازگار شوند. تاریخ شرقی بنایی استدلالی (گفتمانی) متشکل از مجموعه‌ای از عوامل غایب است: عناصری که مشخص‌کنندهٔ خصوصیت یگانه غرب و تاریخ غرب است در جامعهٔ شرقی غایب است» (ولی، ۱۳۸۰: ۳۰).

به دلیل کمبود آب، اقلیم خشک و وجود رودخانه‌های طویل، گروه‌های کوچک دهقانی خود قادر نیستند منابع آب را مهار کرده و شرایط مساعد را برای کشاورزی فراهم بیاورند. در این زمان، حکومت، مدیریت منابع آب و کشاورزی را به عهده می‌گیرد. پیامد این دیوان‌سالاری که به دست حکومت و به منظور ایجاد شرایط مساعد برای کشاورزی تشکیل شده بود، شکلی از استبداد است که ویتفوگل آن را «استبداد شرقی» می‌نامد. ویتفوگل این تلقی از تاریخ شرق را به وضعیت اکنون خود پیوند زد. او معتقد بود آنچه در روسیه رژیم استالین اتفاق می‌افتد، ارتباطی به مارکسیسم ندارد، بلکه ادامه سنت استبداد شرقی است (توفیق، ۱۳۹۳).

ویتفوگل به نقش تعیین‌کننده حکومت در مدیریت کشاورزی و در نتیجه استبداد شرقی تأکید داشت (ویتفوگل، ۱۳۹۶: ۱۸). ویتفوگل از دولتی، نیرومندتر از جامعه سخن می‌گوید. دولتی که با وجود مقاومت‌های جامعه، مدیریت منابع آب و کشاورزی را به دست می‌گیرد. مسئله‌ای که پیش از ویتفوگل، ماکس وبر در مطالعه‌ای درباره نظام آبیاری چین نگاشته بود. وبر ناتوانی نظامی فئودال‌ها و نبود گروه‌های منزلت محلی دارای سازماندهی موثر را دلیل سلطه امپراطوری ضعیف بر کشور می‌دانست (بندیکس، ۱۳۹۵: ۱۱۵). ویتفوگل نیز با تکیه بر پیش‌فرض‌های شرق‌شناسانه، مقاومت و قدرت جامعه در برابر حکومت را تنها از آن یونان و رم باستان و اروپای قرون وسطی می‌دانست و این قدرت را برای جوامع شرقی، متصور نبود. وی اساساً جوامع غربی را متکثر اما جوامع شرقی را تحت سیطره دولت‌های مطلقه می‌پنداشت (ویتفوگل، ۱۳۹۶: ۸۸).

ویتفوگل از کار اجباری یا بیگاری سخن می‌گفت که با برده‌داری تفاوت دارد و از نظر او یکی از ویژگی‌های متمایزکننده دولت‌های آب‌سالار شرقی و دولت‌های فئودالی غربی است. وی که معتقد است این مسئله یکی از عرصه‌های نشان‌دادن قدرت دول جوامع شرقی در دوره پیشامدرن است، بر این موضوع تأکید دارد که دولت‌های شرقی نیروی کار مورد نیاز خود را با روش‌های اجباری فرامی‌خوانند. فرمانروایان آب‌سالار به اندازه کافی نیرومند بودند که بتوانند آنچه را یک شاه یا ارباب فئودالی تنها در چارچوب قلمرو خاص خود می‌توانست انجام دهد، در سطحی ملی انجام دهند. این فرمانروایان از طریق بیگاری، مردم عامی تندرست را به کار برای خود وامی‌داشتند. بیگاری نوعی کار اجباری است، ولی برخلاف بردگی که همیشه برده را مشغول به کار نگه می‌دارد، بیگاری اساساً خدمتی موقتی است، گرچه ممکن است گاه‌وبی‌گاه تکرار شود. از کارگری که بیگاری می‌کند انتظار می‌رود پس از اتمام کار سرکار و زندگی‌اش برگردد (ویتفوگل،

۱۳۹۶: ۸۴). «رژیم آب‌سالار، نه‌تنها مانند یک دولت نمونه فئودالی، می‌تواند اقتدارش را بر حوزه محدودی از قلمرو سلطنتی و چند شهرک سلطنتی تحمیل کند، بلکه می‌تواند مدیران و کارگزارانش را در همه مناطق عمده مسکونی به کار گمارد؛ و در نتیجه هر یک از نقاط کشور تحت نظارت مدیریت حکومتی درمی‌آید و خصلت پادگانی پیدا می‌کند» (ویتفوگل، ۱۳۹۶: ۹۵). همچنین ویتفوگل به کار کشاورزی بر روی زمین‌های خالصجات اشاره می‌کند و معتقد است که نیروی نظامی از همین افرادی که بر روی زمین‌ها کار می‌کردند، فراهم می‌آمده است (ویتفوگل، ۱۳۹۶: ۱۶ و ۱۱۷).

ویتفوگل در ادامه روایت خود از دولت خودکامه به مصادره اموال اشاره می‌کند، در روایت او افراد مسئول جان و مال خود نیستند و این مسئله تحت تأثیر تصمیمات دولت آب‌سالار قرار دارد:

«...مصادره دلخواهانه به‌عنوان یک رویه عام، ویژگی خاص یک رژیم اصالتاً مطلقه است. این رژیم پس از تعیین مطالبات نامحدود مالی، می‌تواند به اراده خود جرح و تعدیلش کند و به اموال خصوصی، حتی پس از پرداخت مالیات‌های منظم و غیرمنظم، دست‌درازی کند. در شرایط ساده‌تر شکل‌گیری قدرت و طبقه، دارایی مستقل و هنگفت وجود ندارد یا اندک است. در شرایط پیچیده‌تر، ثروت تجاری آماج مطلوبی برای مصادره می‌شود، ولی تجاوز به دارایی کارگزاران دولت نیز پیوسته برقرار است. دارایی وسیع ملکی در برابر مصادره هیچ مصونیتی ندارد. این دارایی بیشتر از فلزات گران‌بها، جواهر یا پول در معرض مالیات قرار می‌گیرد؛ در صورتی که فلزات قیمتی را به آسانی می‌توان در جای امن پنهان کرد، کاری که همه، به جز قدرتمندترین اعضای دستگاه حکومت، انجام می‌دهند. از این روی، اقدامات مصادره‌های دولت آب‌سالار، بر مالکان دارایی منقول و پنهان‌شده، که معمولاً با پنهان‌کاری از زیر بار مالیات شانه خالی می‌کنند، با شدت بیشتری اعمال می‌شود. ... بازرگانان غالباً به خاطر فرار از مالیات تعقیب می‌شوند، ولی آنها را به توطئه سیاسی نیز می‌توان متهم کرد. در مورد نخست، می‌توان بخشی از مالشان را گرفت و در مورد دوم، ممکن است همه سرمایه و حتی جانشان را از دست دهند» (ویتفوگل، ۱۳۹۶: ۱۲۲ و ۱۲۳).

ویتفوگل در کتاب خود چندبار از «ایران» نیز نام می‌برد، مثلاً درجایی به این موضوع اشاره می‌کند که سازمان گسترده نظام پستی در حکومت هخامنشی، هردوت را بسیار تحت تأثیر قراردادده بود (همان: ۹۷) و نیز به نقل از هردوت می‌نویسد که شاه ایران به روند آبیاری نظارت می‌کرده است، که قابل توجه است:

«هردوت، در عبارتی بسیار نقل شده، می گوید که در حکومت هخامنشی خود شاه، عملکردهای عمده آب سالارانه را سرپرستی می کرد: پادشاه فرمان می داد دریاچه های آب به روی روستایی که بیشترین نیاز را به آب داشت، باز شود و اجازه می داد خاک آن قدر آب خورد که دیگر برایش کافی باشد؛ پس از این، دریاچه ها در این سوی بسته می شدند و دریاچه های دیگری به روی روستاهای دیگری که پس از روستای اولی بیشترین نیاز را به آب داشتند، باز می شدند. ... برخی گزارش های ایرانی در سده های دهم و شانزدهم (یا هفدهم) میلادی و نیز قواعد متعدد آبیاری که در بالی کشف شده، مستثنی هستند. اسناد به جامانده از وضعیت ایران نشان می دهند، آب در دسترس، با چه دقتی توزیع می شد. همین اسناد همکاری دقیق میان میرآب، کارکنان، کمک های زیردست او و کدخداهای روستا را نشان می دهد» (ویتفولگ، ۱۳۹۶: ۹۳).

روایت ویتفولگ از شرق، بر بنیادهای تاریخ نگاری مسلط آن دوران استوار بود که یکی از مهم ترین وجوه آنها تاریخ نگاری دولت و فربه شدن حکومت به عنوان امری تأثیرگذار نه فقط در تمامی ادوار تاریخی بلکه در تمامی وجوه زندگی انسان است.

صورت بندی مبتنی بر نظریه استبداد شرقی، در مطالعات جهانی و هم در مطالعات مربوط به ایران، انتقاداتی را برانگیخته است. برای مثال می توان به کتاب «ریشه های شرقی تمدن غرب» اشاره کرد. در این کتاب، با اتکا به اسناد تاریخی، انتقادهای بسیاری به کاربست این نظریه درباره کشورهای مختلف شرقی وارد آمده است. هم چنین در این کتاب بحث های مفصلی درباره نقد دیدگاه های شرق شناسانه در مواجهه با تمدن های شرقی آورده شده است (هابسون، ۱۳۸۷: ۱۵-۲۲). مواجهه انتقادی با نظریه استبداد شرقی را در ایران می توان به سنت تاریخ نگاری انتقادی و تاریخ نگاری میدانی تقسیم کرد. در ادامه به طور گذرا مروری بر سنت تاریخ نگاری انتقادی مروری گذرا خواهیم داشت.

مرور ادبیات

مواجهه با نظریه استبداد شرقی را به طور کلی می توان به سه دسته تقسیم کرد که هر کدام آنها از سنت تاریخ نگاری برآمده اند. ۱- سنت تاریخ نگاری نخبه گرا که به دنبال بازسازی نظریه استبداد شرقی در ایران است و در این راه کوشش نموده تا تاریخ ایران را تاریخی استبدادی روایت کند. ۲- سنت تاریخ نگاری انتقادی در پی نقد بنیان های نظریه استبداد شرقی همچون دولت خودکامه است. ۳- سنت تاریخ نگاری میدانی که روایتی متفاوت از سازوکار آبیاری، کشاورزی، دامداری را

در ایران پیشامدرن ارائه می‌کند (مصطفائی، ۱۳۹۸). این مقاله کوشش دارد تا بیشتر به سنت مردم‌شناسی بپردازد و تقابل‌های آن را با نظریه ویتفوگل بیان کند. اما در ادامه به‌طور گذرا انتقادات سنت تاریخ‌نگاری انتقادی به نظریه استبداد شرقی را بیان خواهیم کرد.

یکی از بنیادهای اصلی نظریه استبداد شرقی، ارائه روایتی مطلق از دولت در دوران پیشامدرن است. این روایت از دولت در نظریه ویتفوگل به‌طور چشمگیری تبلور یافته است. نقدهای سنت انتقادی با بنیان‌های نظری متفاوتی که ریشه در آرای میشل فوکو^۱ و ادوارد سعید^۲ دارد، بنیان‌های دولت خودکامه را هدف می‌گیرد. یکی از آثار برجسته در این حوزه که مواجهه‌های انتقادی با نظریه استبداد شرقی دارد، کتاب «ایران پیش از سرمایه‌داری» نوشته «عباس ولی» است؛ که کوششی است در به‌دست‌دادن روایتی در قدرت متکثر و نه متمرکز دولت مرکزی در دوران پیشامدرن. عباس ولی کتاب خود را طرحی در «تاریخ نظری» می‌داند که ریشه در آرای آلتوسر^۳ و همچنین درکی مبتنی بر گفتمان^۴ از تاریخ دارد. ولی دو هدف کتاب خود را ۱- بررسی ساختار مفهومی گفتمان تاریخی مدرن درباره ایران پیش‌سرمایه‌داری و ۲- تأسیس یک چارچوب نظری جانشین برای مفهوم‌یابی مناسبات اجتماعی، ساختارهای اقتصادی و نهادهای سیاسی می‌داند (ولی، ۱۳۸۰: ۶).

عباس ولی معتقد است که تعاریف آسیایی، تاریخ ایران را براساس عملکرد ساختار دولت توضیح می‌دهد، این چنین است که واژه استبداد فریه می‌شود، زیرا به‌خودسری دولت اشاره دارد (ولی، ۱۳۸۰: ۲۸)، ولی تلقی استبدادی از ایران پیش‌سرمایه‌داری و فریه‌شدن دولت و عدم وجود طبقات و جامعه مدنی را در انگاره تاریخ‌نگاران استبداد مورد انتقادات جدی قرار می‌دهد. وی معتقد است که در این سنت تاریخ‌نگاری، غرب الگوی تکامل یافته و ایران، دیگری عقب‌مانده است. وی «احمد اشرف» و «همایون کاتوزیان» را از هواداران این نوع تحلیل و تاریخ‌نگاری معرفی می‌کند (ولی، ۱۳۸۰: ۱۵ و ۱۶) و معتقد است که از نظر مفهومی تعاریف آسیایی ایران اساساً تحت تأثیر «وبر» و «ویتفوگل» بوده؛ اشرف متأثر از وبر و کاتوزیان - «درحالی که داعیه اصالت دارد» - تحت تأثیر مارکس و ویتفوگل است (ولی، ۱۳۸۰: ۳۲). مشخصه تاریخ‌نگاری آنان دولتی مستبد و ساختار اجتماعی ایستا (ولی، ۱۳۸۰: ۳۱) برخلاف تاریخ فئودالی غرب دولتی متکثر و ساختاری پویا، و به‌عبارتی دیگر نگارش تاریخ فقدان درباره ایران است.

1 Michel Foucault

2 Edward Said

3 Louis Pierre Althusser

4 Discursive

عباس ولی علاقه تاریخ‌نگاران در مقایسه تاریخ ایران پیشامدرن با فئودالیسم غربی را در آرای مارکس و وبر جست‌وجو می‌کند و معتقد است پرسش اساسی آن دو در مواجهه با تاریخ شرق، چرایی سامان‌نیافتن سرمایه‌داری در این جوامع و پاسخ آنان فقدان «روابط و نهادهای مشخصاً غربی در شرق» و به عبارت دیگر استناد به فئودالیسم «عمدتاً ناشی از نقشی است که در پیدایش سرمایه‌داری در غرب ایفا می‌کند» (ولی، ۱۳۸۰: ۳۲) وی معتقد است مفهوم شیوه تولید آسیایی مارکس به لحاظ تئوریک ناسازگار و از نظر استدلالی نامنسجم است. او کوشش می‌کند تا تلقی‌های مختلف مارکس از این نظریه را در کتاب‌های گرنروویسه و سرمایه نشان دهد. مسئله‌ای که موجبات سردرگمی طرفداران مارکس در مواجهه با این نظریه را به دنبال داشته است (ولی، ۱۳۸۰: ۵۷ و ۵۶)، ولی معتقد است که روستا در ایران واحدی جغرافیایی است و همان‌طور که «وجود شهر حاکی از ماهیت روابط صنعتی حاکم بر آن نیست، نمی‌توان روستا را هم واحدی اقتصادی دانست» (ولی، ۱۳۸۰: ۶۴). وی اشاره می‌کند که مالکیت دولتی تنها مقوله مالکیت زمین و شکل عام آن در ایران نیست و اشکال دیگری از مالکیت همچون زمین‌های خصوصی و وقف نیز وجود داشته است (ولی، ۱۳۸۰: ۴۰). در جای دیگری عباس ولی در نقد کاتوزیان به درستی می‌گوید که در شرح وی از نقش و عملکرد بنه در کشاورزی ایران، هیچ اشاره‌ای به روابط مالکیت نشده است (ولی، ۱۳۸۰: ۶۶). وی در اشاره به رابطه میان اقلیم ایران و قنات نظر خود را در این مورد بیان می‌کند. او در اینکه کم‌آبی دلیل احداث شبکه قنات بوده است، تردید دارد (ولی، ۱۳۸۰: ۷۰). این نظر در مقابل نظر کاتوزیان قرار دارد که معتقد بود دلیل احداث کاریز، کم‌آبی ایران بوده است.

بخش سوم کتاب ایران پیش از سرمایه‌داری، سه فصل را شامل می‌شود. فصل هفتم به «سازمان تولید کشاورزی در ایران پیش‌سرمایه‌داری» اختصاص دارد. در این فصل از مسائل متعددی که سازمان کشاورزی در ایران پیشامدرن را تشکیل می‌دادند، تنها به «مزارعه»، «بهره مالکانه ثابت» و «بهره مالکانه کاری» بسنده می‌شود. می‌توان به لحاظ منبع‌شناسی به عباس ولی نقدهایی وارد کرد، چراکه او به آثار «لمبتون»^۱ و سفرنامه‌نویسان غربی بسنده می‌کند و برای نمونه تحقیقات متأخر در این زمینه همچون آثار مردم‌شناسی و «تاریخ‌نگاری میدانی» را در نظر نمی‌آورد. با این حال نقطه قوت این فصل، ارجاعاتی به سرآغازهای مزارعه در ایران در پژوهش‌های «خسرو خسروی» و ریشه‌های شریعت اسلامی و حتی قبل‌تر ریشه‌های باستانی آن، و به عبارتی

دیگر روایتی از تداوم نظم کهن روابط زمین‌داری و کشاورزی در ایران و همچنین ارجاعاتی مفصل به آرای اقتصاددانان کلاسیک همچون «آدام اسمیت» و «جان استوارت میل»^۱ و نگاه آنان به این مباحث بوده است.

بخش پایانی کتاب ایران پیش از سرمایه‌داری «مفهوم فئودالیسم ایرانی» تلاشی برای ساخت این مفهوم در فضای نظری تاریخ ایران است. پردازش این مفهوم پس از نقدهای بسیاری که به مارکس، وبر، ویتفوگل، لمبتون، اشرف و کاتوزیان وارد می‌شود، ممکن می‌گردد. این مفهوم نشانگر ساختاری از مناسبات اجتماعی است که به صورت‌بندی اجتماعی ایران از زمان سلجوقیان تا دوران مشروطه بازمی‌گردد و مقصود آن است که از این ابزار تحلیلی برای پژوهش تاریخی استفاده شود تا ویژگی‌های عام ساختاری صورت‌بندی اجتماعی ایران در موارد مختلف این دوران طولانی طرح شود و مناسبات اجتماعی فئودالی بر مبنای شرایط وجودی اقتصادی، حقوقی-سیاسی و عقیدتی‌شان مفهوم‌پردازی شود. در اینجا روایت عباس ولی در تقابل با روایت ویتفوگل از جوامع پیشامدرن شرقی قرار می‌گیرد.

«افسانه نجم‌آبادی» به جای دولت و تاریخ سیاسی، تمرکز خود را بر نگارش تاریخ اجتماعی و تاریخ فرهنگی می‌گذارد و در واقع تاریخ مردم را روایت می‌کند، که در روایت او فرودستان اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند. او در تاریخ‌نگاری خود، با توجه به اینکه مردان و نخبگان نگارندگان تاریخ بوده‌اند، به نگارش تاریخ زنان می‌پردازد (نجم‌آبادی، ۱۹۹۵). در تاریخ‌نگاری نجم‌آبادی، مردان و دولت و تمام آنچه پیش از آن در تاریخ‌نگاری‌های مرسوم در مرکز توجه قرار داشته، مرکززدایی می‌شود.

«ابراهیم توفیق» در درسگفتاری در باب استبداد (۱۳۹۳) از کلیشه‌های مشترک در نظریه‌های استبداد سخن می‌گوید. کلیشه‌هایی که به‌زعم او در تمامی نظریه‌های استبداد وجود دارند. وی مهم‌ترین نظریه‌های استبداد را مشخص می‌کند و در این راه چهار کلیشه را برمی‌شمارد که برای ما در اینجا از اهمیت برخوردار است. کلیشه‌هایی که به‌گفته خود او می‌توانند بیشتر باشند اما از اصلی‌ترین مشخصه‌های نظریه استبداد هستند. بدون آنها نظریه استبداد امکان وجود ندارد و آنها قالب‌ها و تصوراتی هستند که خودشان موضوع تامل قرار نمی‌گیرند و به‌عنوان امر بدیهی در بحث حضور دارند. این کلیشه‌ها عبارتند از: ۱- کلیشه یکجانشینی و کوچ‌نشینی، ۲- کلیشه تمرکز و قدرت مرکزی، ۳- کلیشه غارت، ۴- کلیشه شرق-

1 John Stuart Mill

غرب. توفیق استدلال می‌کند که چگونه وجود و سیطره نظریه‌های استبداد، باعث امتناع نظریه دولت در ایران شده است؛ چرا که نظریه استبداد در ژانرهای مختلف خود پیشاپیش این امکان را سلب می‌کند (توفیق، ۱۳۹۳).

«آرش حیدری» با دست گذاشتن بر وبا و قحطی‌های اواخر دوره قاجار، روایتی متفاوت از برآمدن دولت مدرن در ایران به‌دست می‌دهد که براساس آن دولت مدرن نه نتیجه فکرها و کوشش‌های آزادی‌خواهانه انقلاب مشروطیت، بلکه پیامد وبا و قحطی و ایجاد تنظیمات بهداشتی و حکومتی بوده است (پناهی و حیدری، ۱۳۹۵). بر این اساس، دیدگاه کسانی که معتقد به استبداد شرقی ۲۵۰۰ ساله هستند، زیر سوال می‌رود؛ چرا که تاریخ دولت تمرکزگرا به سده اخیر بازمی‌گردد.

«حمید عبداللهیان» نویسنده کتاب «مفهوم پردازی واقعیت در جامعه‌شناسی تاریخی: نظام ارباب غایب در ایران» است. وی در فصل سوم به نقد فرضیه دولت خودکامه در ایران پیشاسرمایه‌داری می‌پردازد. او در آغاز بحث خود چنین اشاره می‌کند که رویکردهای شرق‌شناسانه وجود یک دولت خودکامه را در جوامع شرقی و از جمله ایران مفروض گرفته بودند و بر اثر تسلط این دولت، وجود مالکیت خصوصی را امکان‌پذیر نمی‌دانستند. تلقی که نظریه استبداد شرقی ویتفولگ در شکل‌گیری آن بی‌تأثیر نبوده است. بر همین اساس عبداللهیان بر این باور است که اهمیت تجار و اربابان غایب زمانی مشخص می‌شود که فرضیه دولت خودکامه نقد شود.

عبداللهیان شرح می‌دهد که با توجه به جمعیت پنجاه درصدی عشایر، چگونه میان آنان و دولت برخوردهایی پیش می‌آمد، برخوردهایی که از تضاد منافع برمی‌خاست، عشایر از یک طرف می‌خواستند که استقلال خود را حفظ کنند و حکومت مرکزی هم در پی آن بود که سلطه خود را افزایش دهد. همچنین وی معتقد است که اگر در نظر بگیریم که بیش از هشتاد درصد جمعیت ایران (دوره قاجار) ساکن روستاها بودند، و زمین‌داران عمده قدرت و نفوذ در آن مناطق را داشتند، عملاً قدرت حکومت مرکزی محدود به مناطق شهری بود (عبداللهیان، ۱۳۹۲: ۱۵۰ و ۱۵۱). هرچند تاریخ‌نگاری عبداللهیان نکات تازه‌ای را دربر دارد، اما همان به‌لحاظ استناد به آرشو منابع تاریخی و ده‌شناسی همان نقد وارده بر کار عباس ولی بر کار او نیز وارد است. ارجاعات به آثاری نظیر مالک و زارع لمبتن و ندیدن آثار دیگر در این زمینه که از جمله آن‌ها می‌توان به‌داده‌های مردم‌شناسی و مطالعات میدانی در شناخت روستاها و شیوه‌های کشاورزی و آبیاری اشاره کرد. هرچند به‌قول ابراهیم توفیق بر کار سندشناسی لمبتن نمی‌توان ایرادی وارد

کرد، اما ایراد وارد بر کار او، همان نظمی است که آرشیو گردآوری شده را بر مبنای آن روایت می‌کند (توفیق، ۱۳۹۵). مسئله‌ای که در میان اکثر تاریخ‌نگاران نخبه‌گرا مشترک است. مجموع آثار تاریخ‌نگاری انتقادی که گستره‌ای بیشتر از آنچه پیش از این گفته شد را دربر می‌گیرد. این مرور کوتاه - و اجتناب از نقل قول دوباره آرا سنت تاریخ‌نگاری نخبه‌گرا - از آن جهت آورده شد، تا نشان داده شود که از راه‌های دیگری نیز نقد نظریه استبداد شرقی مورد توجه قرار گرفته است. علاوه بر تاریخ‌نگاری انتقادی، که ریشه‌های خود را از رویکردهای انتقادی وام می‌گیرد، می‌توان به مواجهه‌هایی با رویکرد مکان‌مند و جغرافیایی اشاره کرد. این رویکرد را در ایران به‌طور خاص می‌توان در سنت مردم‌شناسی ردیابی کرد. شباهت‌هایی میان سنت مردم‌شناسی در ایران و مکتب تاریخ‌نگاری آنال در فرانسه می‌توان جست‌وجو کرد. در ادامه، به برخی از مهم‌ترین مباحث در مکتب آنال که به نوعی به «تاریخ‌نگاری میدانی» نیز پیوند می‌خورد، اشاره می‌کنیم.

مطالعات بین‌رشته‌ای و برآمدن مکتب تاریخ‌نگاری آنال

مکتب تاریخ‌نگاری آنال در فرانسه، مروج رویکردهای نوینی در تاریخ‌نگاری بود که تا آن زمان کمتر سابقه داشت و بر جریان‌های تاریخ‌نگاری پس از خود نیز تأثیر گذاشت. هر چند این مکتب از جریان‌ها و مکاتب پیش از خود نیز تأثیر پذیرفته بود. یکی از این مسائل گسترش آرشیو و استفاده از منابع مختلف در تاریخ‌نگاری است. یکی از آثار تأثیرگذار در این زمینه «صور بنیانی حیات دینی» امیل دورکیم است. دورکیم در این کتاب از داده‌های مردم‌نگاری به‌عنوان داده‌هایی برای تاریخ‌نگاری استفاده می‌کند (نک: دورکیم، ۱۳۹۳). بعدها در این زمینه، مارک بلوخ کار دورکیم را گسترش داد. او از منابع گسترده‌ای از نامه‌ها، عکس‌ها، نقشه‌ها، نام مکان‌ها، گزارش‌های تجاری، سبک‌های معماری، سکه‌ها، اشکال مزرعه و کشتزار و حتی ابزارآلات کشاورزی به‌عنوان آرشیوی برای تاریخ‌نگاری استفاده کرد. منابعی که نشان‌دهنده بخش‌های مختلف حیات اجتماعی هستند (شیرو، ۱۳۸۸: ۴۸) که از این لحاظ مشابهت‌های بسیاری با سنت مردم‌شناسی در ایران دارد.

یکی دیگر از بنیادهای تاریخ‌نگاری کلاسیک، نگارش تاریخ زمان‌مند بود. مکتب آنال با روایت دیگری از زمان - همچون زمان لایه‌لایه در برابر زمان خطی - و نقد «اندیشه پیشرفت»،

کوشش‌های قابل‌توجهی در جهت نگارش تاریخ مکان‌مند انجام دادند. همچنین تاریخ‌نگاران مکتب آنال، علوم دیگر از جمله جغرافیا و جامعه‌شناسی، را در عرصه تاریخ‌نگاری به کار گرفتند. تاریخ‌نگاران آنال مرز میان رشته‌های کلاسیک را کنار گذاشتند و نظم جدیدی از علوم را در قالب «علوم انسان»^۱ پی‌ریزی کردند. آنها به این نیز بسنده نکردند و در سال ۱۹۴۶ عنوان مجله خود را از «سالنامه تاریخ اقتصادی و اجتماعی»^۲ به «سالنامه اقتصاد، جامعه، تمدن»^۳ تغییر دادند تا بر ماهیت میان‌رشته‌ای آن تأکید کنند (ایگرس، ۱۳۹۶: ۷۲).

مکتب تاریخ‌نگاری آنال در اهمیت جغرافیا و تفاوت‌های اقلیمی و تکوین فرهنگ در بستر جغرافیا پژوهش‌های درخشانی دارد. دو تن از تاریخ‌نگاران مکتب آنال مارک بلوخ^۴ (۱۳۶۳) و فرنان برودل^۵ (۱۳۷۲) که جغرافیا در آثار آنها اهمیت بسزایی دارد. مارک بلوخ در روش تطبیقی خود از جغرافیا بهره می‌گرفت، جغرافیای مورد نظر او نوعی پیوند عمیق و صمیمی بین انسان و زمین بود (شیرو، ۱۳۸۸: ۵۰). مفهوم جغرافیا در آثار بلوخ، بعدها در کار برودل زمینه‌های مفهوم‌سازی، و نیز امکان‌هایی برای مطالعه تکوین فرهنگ در بستر اقلیم را فراهم آورد.

بلوخ با انتشار کتاب «تاریخ روستایی فرانسه»، اساس تحقیق روستایی تطبیقی-تاریخی در جهان را پی‌ریزی کرد، که به‌طور مبتکرانه‌ای از نقشه‌های جغرافیایی جدید و تصاویر نواحی موجود، برای تکمیل اسناد و مدارک قدیمی، الگویی برای تاریخ‌نگاری روستایی ارائه کرده است. بلوخ در «تاریخ روستایی فرانسه»، مفهوم تاریخ خطی را به‌کلی کنار گذاشت و به‌جای آن در نوشتن تاریخ، از حال یا گذشته نزدیک به سوی گذشته دور رفت و دوباره از گذشته به زمان حال بازگشت (شیرو، ۱۳۸۸: ۴۸؛ اسمیت، ۱۳۹۵: ۷۴). همچنان‌که فوکو معتقد بود ایده «تاریخ واحد»^۶ یکی از ابداعات دوران مدرن است که تاریخ انقضای آن تمام شده، اکثر مورخین آنال نیز همین اعتقاد را داشتند:

«آنان به جای یک زمان تاریخی، چندین زمان را می‌بینند که باهم وجود دارند، آن هم نه

فقط در تمدن‌های مختلف بلکه در درون هر تمدن» (ایگرس، ۱۳۹۶: ۷۶).

لوسین فورو^۷ در بررسی خود از کتاب «تاریخ روستایی فرانسه» می‌نویسد:

1 Sciences de l'homme
2 Annales d'histoire économique et sociale
3 Annales. Economies. Sociétés. Civilisations
4 Marc Bloch
5 Fernand Braudel
6 One history
7 Lucien Febvre

«دیگر مورخان عاج‌نشین ناآشنا با فنون دهقانی یا الزامات فیزیکی زمین بوده‌اند، زیرا آنان هرگز از برج عاج خود بیرون نیامده‌اند تا به زندگی کنونی دهقانان بنگرند. این مورخان سنتی از آنجا که به اطراف خود نگاه نکرده‌اند، نتوانسته‌اند به تنوع اشکال مزرعه‌داری در اروپا توجه کنند یا قادر به استنتاج مناسب نبوده‌اند» (شیرو، ۱۳۸۸: ۴۹).

مکتب آنال، شیوه مسلط تاریخ‌نگاری را برهم زد. در این شیوه مسلط تاریخ‌نگاری، دولت نقش محوری داشت. کوشش‌های تاریخ‌نگاران آنال به همین جا ختم نشد، بلکه به نخبه‌زدایی از تلقی تاریخ‌نگاری و کنارگذاشتن نگاه از بالا به فرهنگ منجر گردید (ایگرس، ۱۳۹۶: ۷۰). همچنین تاریخ‌نگاران آنال هیچ‌گاه معتقد نبودند که تمدن غربی بر سایر تمدن‌ها برتری دارد. آنان از مفاهیم مدرن‌سازی که در علوم اجتماعی محوریت بسیاری داشتند، استفاده نکردند و در مقابل بر جهان پیشامدرن تمرکز کردند (دوس، ۱۳۹۶: ۲۰۷).

«محمدعلی مرادی» (۱۳۹۰) نیز معتقد است که جامعه‌شناسی تاریخی زمانی آغاز می‌شود که اندیشه پیشرفت و درک خطی از زمان به کنار گذاشته می‌شود. او از مکتب آنال به‌عنوان یکی از کوشش‌های موفق در این زمینه نام می‌برد و معتقد بود که این مکتب میان جامعه‌شناسی تاریخی و انسان‌شناسی تاریخی قرار دارد. مسئله‌ای که نویسندگان کتاب‌های «تاریخ‌نگاری در قرن بیستم» (۱۳۹۶) و «تاریخ تکه‌تکه» (۱۳۹۶) نیز به آن اذعان دارند.

مکتب آنال از همان آغاز، صرفاً تاریخ‌نگاری نبود؛ چراکه صاحب‌نظران این سنت معتقد بودند، زمانی تاریخ‌نگاری جدی ممکن می‌شود که مورخ به اقتصاد، جامعه و اقلیم توجه کند و با یاری‌جستن از رشته‌های هم‌مرزش خویشتن را از نظر موضوع غنی‌تر سازد (منافزاده، ۱۳۷۴: ۲۸). تأثیرات این مکتب بر صاحب‌نظران متأخر نیز قابل توجه است. مسائل و مضامینی چون «تأکید بر تاریخ اکنون»، «خواندن روندهای تاریخی براساس شکاف‌ها و گسست‌ها» راه‌گشای مورخان بعدی شد؛ و این‌چنین بود که در ادامه این سنت فکری، رویکرد تاریخی فوکو امکان‌پذیر می‌شود (توفیق، ۱۳۹۷: ۱۷۱ و ۱۷۲).

ملاحظات روشی

هدف اصلی این مقاله، واکاوی تأثیرپذیری نویسندگان و پژوهشگران ایرانی از نظریه استبداد شرقی ویتفولگ در مواجهه با مسائل ارضی ایران پیشامدرن است. چگونگی صورت‌بندی مسائل ارضی ایران در پژوهش‌های دو سنت تاریخ‌نگاری انتقادی و تاریخ‌نگاری میدانی و همچنین نسبت آنها با نظریه استبداد شرقی ویتفولگ مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. به‌طورکلی می‌توان بر دو نوع تأثیرپذیری

انگشت گذاشت و آن را نشان داد: ۱- تبیین مسائل ارضی و کشاورزی ایران همچون ویتفوگل، حتی اگر از کلیدواژه‌های او استفاده نشده باشد، ۲- به دست دادن روایتی متفاوت و حتی متضاد با ویتفوگل. در این مقاله تطبیق بین دو حوزه معرفت برون‌زا و معرفت درون‌زا مورد توجه ما قرار دارد، منظور از معرفت برون‌زا در اینجا، نظریه استبداد شرقی ویتفوگل و متونی که با تأثیر از آن نگاشته شده‌اند، و منظور از معرفت درون‌زا در اینجا، به‌طور خاص سنت تاریخ‌نگاری که نسبت وثیقی با علوم اجتماعی دارند. حداعلای این معرفت درون‌زا را می‌توان در مونوگرافی‌ها و داده‌های مردم‌شناختی و هم‌چنین کتاب‌ها، مقالات و اسناد قابل رجوعی که توصیف‌کننده و دربردارنده نظام اجتماعی پیرامون منابع آبی و خاکی در ایران است، ملاحظه کرد. نقطه تلاقی این دو نظرگاه متفاوت، تضارب آرای آنان است، تفاوت در مقوله‌بندی که ضرورتاً نمی‌تواند باهم منطبق باشند.

رویکرد این بررسی، برخلاف ویتفوگل، «مکان‌مند» است. بیش از آنکه منطق زمانی در نگارش این مقاله مهم باشد، منطق مکانی و تفاوت‌های جغرافیایی با استناد به آموزه‌های تاریخ‌نگاری مکتب آنال در کنار گذاشتن ایده‌اندیشه پیشرفت و پرداختن به اقلیم و تاریخ‌نگاری محلی اهمیت دارد.

این مقاله، از نوع نظری و کتابخانه‌ای بوده که می‌تواند مقدمه‌ای برای پژوهش‌های بیشتر و دقیق‌تر با اتکا به منابع بومی باشد. منابع این مقاله از نوع کتابخانه‌ای و اسنادی با تکیه بر آثار صاحب‌نظران ایرانی جمع‌آوری و نگاشته شده است. در این مقاله به سنت تاریخ‌نگاری میدانی و به ویژه به آثار «جواد صفی‌نژاد» و «مرتضی فرهنگی» خواهیم پرداخت و با بیان روایت متفاوت آنان از سازوکار کشاورزی و آبیاری و ساخت اجتماعی بنه، به نقد ویتفوگل می‌پردازیم.

تاریخ‌نگاری میدانی

واژه تاریخ‌نگاری میدانی از آثار مارک بلوخ اخذ شده است. بلوخ در کتاب «تاریخ روستایی فرانسه» براساس مطالعات میدانی خود سه نوع کشت را در مناطق مختلف فرانسه از هم تمیز می‌دهد که تا پیش از آن در مطالعات تاریخی و روستایی سابقه نداشت (شیرو، ۱۳۸۸: ۵۱). تا آنجا که جست‌وجو کرده‌ایم، واژه «تاریخ‌نگاری میدانی»^۱ تا به حال در زبان فارسی برای اشاره به

۱ باید به تفکیک میان مطالعات میدانی، مطالعات میدانی مردم‌شناختی و تاریخ‌نگاری میدانی توجه داشت، چراکه هر نوعی از مطالعات میدانی ویژگی‌های تاریخ‌نگاری میدانی را دارا نمی‌باشد. مجالی برای پرداختن به این موضوع در اینجا فراهم نیست و آن را به زمان دیگری موکول می‌کنیم.

ژانر خاصی از تاریخ‌نگاری به کار گرفته نشده و این مقاله، احتمالاً نخستین بار است که تاریخ‌نگاری میدانی را برای اشاره به بخش خاصی از مطالعات تاریخی که تا پیش از این تنها تلقی مردم‌شناختی از آنها داشتند، مورد استفاده قرار می‌دهد. از این نظر مطالعات میدانی جواد صفی‌نژاد درباره نظام‌های زراعی سنتی «بنه»، و همچنین پژوهش‌های او درباره نظام‌های سنتی آبیاری در ایران «قنات»، همچنین پژوهش‌های مرتضی فرهادی درباره تعاونی‌های سنتی زنانه «واره» بسیار به کارهای مارک بلوخ در تاریخ روستایی فرانسه شباهت دارند. به دلیل محدودیت‌های مقاله تنها به بنه می‌پردازیم.

۱- جواد صفی‌نژاد

جواد صفی‌نژاد، مطالعات میدانی را از اواخر دهه سی خورشیدی آغاز می‌کند. یکی از نخستین پژوهش‌های جدی وی، نگارش تک‌نگاری طالب‌آباد (روستایی در جنوب تهران) است که به نظر برخی، نخستین تک‌نگاری روش‌مند در ایران می‌باشد که حاصل هفت سال کار میدانی است. صفی‌نژاد به هنگام نگارش طالب‌آباد، به مسئله مهمی در نظام کشاورزی آن منطقه پی برد. آن مسئله، وجود «بنه» بود که شناخت آن باعث شد تا صفی‌نژاد تحقیقات گسترده‌تری را در این زمینه سامان دهد که نتیجه آنها در کتابی به نام «بنه: نظام‌های زراعی سنتی در ایران» گرد آمد. چاپ نخست آن در سال ۱۳۴۹، چاپ دوم ۱۳۵۳، و چاپ سوم که نسخه‌ای کامل و جامع از این نظریه است، در سال ۱۳۶۸ منتشر گردید. صفی‌نژاد قلمرو بنه‌ها را با تقسیم ایران به دو منطقه شرق کم‌باران و غرب پر باران در ارتباط مستقیم می‌بیند. وی معتقد است اگر در شرق ایران به اندازه غرب ایران باران می‌بارید، بنه‌ها به وجود نمی‌آمدند، چراکه میزان باران مناطق غربی ۲/۶ برابر مناطق شرقی بوده است (صفی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۳۲۵). وی، بنه را این‌گونه تعریف می‌کند:

«بنه عبارت بود از یک واحد مستقل زراعی که عده‌ای دهقان با سمت‌های مشخص اجتماعی براساس تقسیم کاری که مبتنی بر امتیازات اقتصادی و منزلت‌های اجتماعی بود در یک یا چند قطعه زمین مشخص با مقدار آب و نیروی شخم (گاوکار) معینی به وسیله تعدادی ابزار کار متعلق به بنه به مدت یکسال زراعی در یک آبادی به کشت و زرع می‌پرداختند. یک آبادی معمولاً از چند بنه تشکیل می‌شد که تعداد و وسعت بنه‌های یک ده تقریباً، و اندازه مقدار آب آنها تحقیقاً مساوی بود. عضویت دهقان در بنه با حق نسق داشتن و سکونت مستمر در آبادی، آگاهی از فنون کشاورزی و موافقت ارباب (و یا نماینده ارباب) مربوط بود، مدت عضویت هر دهقان در یک بنه معمولاً یکسال زراعی بود که ممکن بود این عضویت سال‌های

متممادی نیز ادامه یابد، یک عضو ساده بنه (برزگر) می‌توانست تا مقام آبیاری (سربنه‌گی) ارتقا یابد، ... حیات بنه بسته به عوامل پنجگانه زمین، آب، شخم، نیروی کار و بذر بود، پنج عامل مذکور به دو دسته طبیعی و انسانی تقسیم می‌شد، عوامل طبیعی (غیرمنقول) عبارت بود از زمین و آب که زمینه اصلی تشکیل بنه بود، عامل انسانی (منقول) به‌طور اعم عبارت بود از کار که به وسیله ابزار و وسایل مربوط بدان که متعلق به بنه بود صورت می‌گرفت. تقسیم محصول بنه براساس پنج عامل فوق با مختصر تغییرات عرف محلی انجام می‌گرفت، دو عامل طبیعی یا غیرمنقول متعلق به مالک و سه عامل انسانی یا منقول در اختیار ارباب یا گاویند قرار داشت. اگر عوامل پنجگانه مذکور را به‌عنوان پایه‌های اصلی و زیربنایی بنه بدانیم عوامل فرعی چندی نظیر روابط حقوقی و عرفی و قشرهای بنه و همچنین گروه‌ها و قشرهایی که با بنه در ارتباط بودند جنبه‌های روبنایی بنه را تشکیل می‌دادند» (صفی‌نژاد، ۱۳۵۳: ۴۳).

هنگام نگارش تک‌نگاری، طالب‌آباد شصت کشاورز داشت که در ده گروه (بنه) شش نفره سامان یافته بودند. این تقسیم‌بندی ریشه در مدار گردش آب ده طالب‌آباد داشت، چراکه مدار گردش آب، ده شبانه‌روز یکبار بود. زمین‌های زیر کشت هر بنه تقریباً مساوی بود که در اوّل سال زراعی با قرعه‌کشی میان بنه‌ها تقسیم می‌شد (صفی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

بنه‌ها ارتباط مستقیمی با آب و در واقع مدار گردش آب داشتند، چراکه سطح زیر کشت زمین‌های زراعی بستگی به حجم آب در دسترس داشت (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۷۲). میزان آب موجب می‌شد تا اشکال و فرم‌های دیگری از بنه نیز بروز و ظهور پیدا کند. اشکالی همچون «نیم‌بنه» و «ربع‌بنه» که به‌وجود آمدن آنها از نظر صفی‌نژاد ارتباط مستقیمی با میزان آب داشت. «کوچکترین واحدی که نام بنه همراه داشت ربع‌بنه بود که معمولاً دارای ۶ ساعت آب و دو نفر عضو داشت و آبیاری آن از تخصص کافی بی‌بهره بود. اما نیم‌بنه فراوان مشاهده می‌شد و از مشخصات آن دارا بودن یک طاق (۱۲ ساعت) آب و سه نفر عضو بود، وسعت زمین‌های نیم‌بنه‌ها و ربع‌بنه‌ها از وسعت عمومی بنه‌های هر ده تبعیت می‌کرد» (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۵۳).

بنه‌ها انواع مختلف و گوناگونی داشتند که مرسوم‌ترین نوع آن بنه ارباب رعیتی بود که علاوه بر در اختیار گذاشتن آب و زمین، تهیه بذر و نیروی شخم نیز بر عهده مالک بود. اما می‌توان به غیر از بنه ارباب رعیتی به بنه گاویندی اشاره کرد. میان این دو نوع بنه اختلاف اساسی وجود ندارد و تنها تفاوت آنها این است که تهیه بذر و شخم به عهده شخص دیگری غیر از مالک است که به هنگام تقسیم محصول نیز دارای سهمی بود، که این مسئله نشان‌دهنده درجه رفاه در روستا بود (صفی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۳۷).

دهقانان عضو بنه را «صاحب‌نسق» می‌نامیدند. صاحب‌نسق در واقع به دهقانانی گفته می‌شد که از حق کشت بر روی زمین برخوردار بوده و از فنون کشاورزی آگاهی داشتند. عضویت هر عضو بنه معمولاً یکسال زراعی به طول می‌انجامید. عضویت می‌توانست چندسال باشد یا قطع شود، اما به این شرط که حقوق کشاورز محاسبه و پرداخت گردد (صفی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۲۱). بنه ساختار تقریباً مشخصی داشت و افراد درون بنه برحسب تخصص و سابقه کاری خود جایگاهی داشتند. در هر بنه یک نفر که آگاهی و تخصص بیشتری در امور کشاورزی و آبیاری داشت، سرپرستی بنه را به عهده داشت که او را «سربنه»، «آبیاری» یا «آویار» می‌گفتند. هر آبیاری دو دستیار داشت که آنها را «دم‌آبیاری» و بقیه اعضای بنه را «برزگر» و در برخی نقاط «پابنه» و «وربنه» می‌نامیدند (صفی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۲۱ و ۱۲۲).

صفی‌نژاد براساس مطالعات خود معتقد است که در بنه می‌توان دو نوع کشت را از هم تمیز داد: کشت پاییزه و کشت بهاره. در کشت پاییزه گندم و جو و کشت بهاره به انواع صیفی، حبوبات و پنبه اختصاص داشت (صفی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۳۰). شیوه تقسیم محصول نیز در این دو کشت تفاوت می‌کرد و الگوی ثابتی نداشت. در واقع شیوه‌ای که محصول را میان پنج عامل تولید تقسیم می‌کرد، تنها مربوط به کشت پاییزه بود. محصول بهاره به دو قسمت تقسیم می‌شد، نصف درآمد به نیروی کار (زارع) و نصف دیگر به دارنده آب و زمین (مالک) تعلق می‌گرفت؛ با این توضیح که تهیه بذر عمدتاً برعهده نیروی کار بود، اما گاهی اربابان بذر را تهیه و بعداً از حقوق کشاورزان کسر می‌کردند (صفی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۳۵ و ۱۳۶).

برخلاف روایت کاتوزیان که معتقد است نظامی از مالکیت ارضی در ایران وجود نداشت (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ب: ۱۳)، صفی‌نژاد گونه‌شناسی از مالکیت هفتگانه در روستاهای ایران به دست می‌دهد؛ که از آن میان می‌توان به دهات شش‌دانگی، دهات خرده‌مالکی، دهات موقوفه، دهات سلطنتی، دهات مخلوط، دهات نامشخص و دهات خالصه اشاره کرد (صفی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۵۲ و ۱۵۳).

با پرداختن به کار جمعی در بنه‌ها، می‌توان مفهوم «کار اجباری» ویتفوگل را به چالش کشید. کار در بنه نظام پیچیده‌ای داشت و از روابط پایه و بنیادی اقتصادی و اجتماعی برخوردار بود. این روابط تحت تأثیر عوامل فرهنگی و عرف محل قرار داشت. برای نمونه می‌توان به «بنه‌های کناره‌کار» اشاره کرد. کناره‌کاران در واقع بازنشستگان بنه بودند. افرادی که سال‌های زیادی در بنه‌ها کار کرده و به دلیل کهولت سن دیگر نمی‌توانستند با نیروی یک فرد جوان کار کنند. در روستای طالب آباد ارباب به آنها آب و زمینی می‌داد که حسابرسی آن جدای از بنه‌ها

بود، و آنها به همراه خانواده‌های خود می‌توانستند روی زمین‌ها به کشاورزی بپردازند و از عایدات آن بهره‌مند شوند (صفی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۶۶).

مطالعه نظام بنه در آثار صفی‌نژاد، این واقعیت را آشکار می‌سازد که نظام‌های زراعی در ایران پیشامدرن، پیچیده‌تر از آن بودند که در نظریه استبداد شرقی و به خصوص روایت ویتفوگل از این نظریه، ذکر شدند. نه فقط جزئیات این نظام‌های پیچیده زراعی در آثار آنان ذکر نمی‌شد، بلکه در تحلیل‌ها و تعمیم‌ها نیز توجهی به این گونه مسائل انجام نشده است. صفی‌نژاد در مطالعات خود ایران را به دو منطقه پرباران و کم‌باران تقسیم می‌کند. او معتقد است که به دلیل سختی کار آبیاری در مناطق کم‌باران، بنه‌ها می‌بایستی تنها در این منطقه به وجود بیایند. اما نکته قابل تامل این است که بنه‌ها در مناطق پرباران نیز وجود داشته‌اند. مسئله‌ای که از نظر صفی‌نژاد مطالعات بیشتر و گسترده‌تر و عمیق‌تری را طلب می‌کند (صفی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۲۸۸-۲۹۶).

زمانی که از بنه صحبت می‌کنیم، فرمی را در نظر داریم که لزوماً یکسان نیست، بلکه در جزئیات تفاوت‌هایی نیز با هم دارد. بی‌جهت نیست که صفی‌نژاد عنوان دوم کتاب بنه را «نظام‌های زراعی سنتی» گذاشته است. از نظر صفی‌نژاد حتی بنه‌های اطراف تهران نیز مشابه نبوده‌اند: «بنه‌های اطراف تهران از نظر مالکیت عوامل پنجگانه و ساختمان درون بنه‌ای همانند نبودند و اشکال مختلفی به وجود می‌آوردند» (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۴۶).

۲- مرتضی فرهادی

مرتضی فرهادی، پژوهشگری که به واسطه مطالعاتی میدانی گسترده خود بسیاری از آثار و نظرات پیشینیان درباره بنه، را مورد نقد و بازخوانی قرار می‌دهد. فصلی از کتاب «فرهنگ یاریگری در ایران» با عنوان «بنه‌شناسی» آرا و نظرات بنه‌شناسان ایرانی و خارجی را دربرگرفته است. فرهادی با نقد آرا و نظرات پیشینیان و افزودن مطالعات میدانی و نظرات خود، پنجره‌های جدیدی را در مطالعات بنه‌شناسی می‌گشاید. وی با نقل نظرات پتروشفسکی و لمبتون، براساس مطالعات میدانی خود به نقد آنان می‌پردازد و راه نقد دیگر شرق‌شناسان و از جمله ویتفوگل را از این منظر هموار می‌کند.

فرهادی دیدگاه‌های مختلفی را که منشا پدیداری بنه در ایران را «سختی شخم»^۱، «سختی آبیاری»^۲، «فقر زارعان»، «نوع مالکیت»^۳ و «پستی و بلندی زمین» (فرهادی، ۱۳۹۱: ۲۴۵-۲۵۶)

۱ پتروشفسکی در کتاب «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول»، دلایل پیدایش بنه را ناتوانی خانواده روستایی در تهیه نیروی شخم و کارهای ضروری آبیاری می‌داند (فرهادی، ۱۳۹۱: ۲۵۱).

بیان می‌کنند، مورد نقد قرار می‌دهد و معتقد است تمامی این موارد از الزامات تداوم بنه بوده است نه از عوامل شکل‌گیری آن. چراکه مشاهده شده با حذف یکی یا چند مورد از این عوامل، بنه تداوم پیدا کرده و عوامل دیگری برحسب شرایط اقلیمی و یا فرهنگی جایگزین آن شده‌اند (فرهادی، ۱۳۹۱: ۲۵۸). او با نقل عبارتی از امیل دورکیم^۳ میان علل پدیداری چیزها با علل تداوم آنها تفکیک قائل می‌شود. «دورکیم در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی تأکید دارد که کارکردهای یک پدیده در زمان حال را نباید موجب پیدایی آن پدیده به‌شمار آورد»^۴ (فرهادی، ۱۳۸۷: ۷۳).

مرتضی فرهادی گسترهٔ بنه‌ها را که توسط صفی‌نژاد تنها به نیمهٔ کم‌باران محدود شده بود، گسترش می‌دهد. وی در مناطق پربارانی همچون آمل و بابل و مناطق پرآبی همچون خوزستان و فارس بنه‌هایی را مشاهده و گزارش می‌کند که قلمرو بسیار گسترده‌تری از استثنائاتی که صفی‌نژاد مطرح کرده بود، را شامل می‌گردد (فرهادی، ۱۳۹۱: ۲۵۷). از طرفی گسترش قلمرو بنه‌ها و از طرفی دیگر نقد و رد عواملی که تا پیش از این به‌عنوان دلایل پیدایش بنه مطرح می‌شدند، توسط فرهادی، پیامدهای جدی دارد که بی‌شک یکی از آنها گذر از ساده‌بینی و سطحی‌نگری جوامع پیشامدرن است. برخلاف دیدگاه‌های شرق‌شناسانه‌ای که کوشش دارند، روایتی ساده‌شده و تک‌بعدی از این جوامع به‌دست دهد، فرهادی کوشش دارد تا بر پیچیدگی‌ها و لایه‌لایه‌ای بودن واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی بپردازد.

مرتضی فرهادی پس از نقل تمامی تعاریف دربارهٔ بنه، گونه‌شناسی و طبقه‌بندی جدیدی را از بنه‌ها در ایران به‌دست می‌دهد. این گونه‌شناسی که در هفت بند تنظیم شده، کوشش دارد تا نگاه تک‌بعدی از بنه را بزدايد و به جای آن نگاهی عمیق و میان‌رشته‌ای به بنه داشته باشد. ما در

۱ هوشنگ ساعدلو در این باره معتقد است: «امر آب برای کشاورزی به حدی حیاتی است که در بعضی نقاط اساساً بنه تنها به خاطر آب تشکیل می‌گردد» (ساعدلو به‌نقل از فرهادی، ۱۳۹۱: ۲۵۳). جواد صفی‌نژاد نیز معتقد است: «بنه... نتیجهٔ کمبود باران به مناسبت خست طبیعت در این منطقه و عکس‌العمل پیگیر و تلاش مداوم روستاییان در مبارزه با طبیعت است که به خاطر نیازهای زراعی خود، نظام‌های تولید جمعی سنتی را در سراسر منطقه با شکالی تقریباً همانند به وجود آورده‌اند» (صفی‌نژاد به‌نقل از فرهادی، ۱۳۹۱: ۲۵۳).

۲ جواد صفی‌نژاد در «کتاب اسناد بنه‌ها مالکیت یک مالک واحد بر یک ده شش‌دانگی را یکی دیگر از دلایل اساسی پیدایش بنه قلمداد کرده‌اند» (فرهادی، ۱۳۹۱: ۲۵۴).

3 Émile Durkheim

۴ دورکیم در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی می‌نویسد: «هر چند فایدهٔ واقعه آن چیزی نیست که آن را به وجود می‌آورد، اما عملاً شرط دوام و بقای واقعه مفید بودن آن است... بنابراین هنگام تبیین هر پدیدهٔ اجتماعی، باید جداگانه به جستجوی علت فاعلی موجد این پدیده و نیز وظیفه یا فونکسیون که پدیدهٔ مذکور به عهده دارد، پرداخت» (دورکیم به‌نقل از فرهادی، ۱۳۸۷: ۷۳).

نقل این گونه‌شناسی به دلیل محدودیت‌های مقاله، تنها به ذکر عناوین آن بسنده می‌کنیم. ۱- گونه‌های بنه براساس نوع و شدت کنش یاری که بنه‌های کامل، بنه‌های تحلیل‌رفته (بنهٔ آب) و بنه‌های فروپاشیده را شامل می‌شود. ۲- گونه‌های بنه براساس میزان مالکیت که بنه‌های تک‌مالکی و بنه‌های خرده‌مالکی را شامل می‌گردد. ۳- گونه‌های بنه از نظر بومی بودن یا نبودن بنه‌کاران که به دو دستهٔ بنه‌های مهاجرکار و بنه‌های بومی کار تقسیم می‌گردد. ۴- انواع بنه براساس دخالت و یا عدم دخالت مستقیم نهادهای حکومتی که به دو دستهٔ بنه‌های خودانگیخته و بنه‌های برانگیخته تقسیم می‌شود. ۵- انواع بنه از نظر آبیاری که به سه دستهٔ بنه‌های دیم‌کار، بنه‌های آبی‌کار و بنه‌های خار وابسته تقسیم می‌گردد. ۶- انواع بنه از نظر نوع کشت که به بنه‌های غله‌کار و بنه‌های صیفی‌کار تقسیم می‌شوند. ۷- انواع بنه براساس سلسله‌مراتب و سهم‌بری اعضا که به دو گروه بنهٔ ناهم‌ترازان و بنهٔ هم‌ترازان تقسیم می‌گردند (فرهادی، ۱۳۹۱: ۲۶۶-۲۷۶).

مؤخره

در مقدمه، به دو نوع کلی تاریخ‌نگاری دربارهٔ ایران اشاره کردیم. تاریخ‌نگاری که در تاریخ ایران به جست‌وجوی مصادیق دوره‌های تاریخ اروپا بود و تاریخ‌نگاری که منطق درونی ایران را کاوش می‌کرد. این نوع تاریخ‌نگاری که به دنبال دست‌یابی به منطق درونی نیروهای حاکم و تأثیرگذار بر تاریخ ایران بود، گاهی در دام نوشتن تاریخ فقدان در مواجهه با اروپا می‌افتاد. یکی از نمونه‌های برجسته این نوع تاریخ‌نگاری را می‌توان روایت‌های کاتوزیان (۱۳۹۲ الف)، احمد اشرف (۱۳۵۹) و پرویز پیران (۱۳۸۴ و ۱۳۸۳) دانست که در ابتدا با نقد مارکس و ویتفولگ سعی در اتخاذ شیوه‌ای متفاوت دارند (کاتوزیان، ۱۳۹۳؛ پیران، ۱۳۹۶)، اما نظریه‌ای می‌سازند که انگار می‌خواهند پروژهٔ ناتمام ویتفولگ را به‌تمام برسانند.

شرایط امکان نظریهٔ استبداد شرقی را باید در نگاهی به تاریخ جست‌وجو کرد که شرق دیگری بزرگ آن است. دیگری که در آن اقتصاد، تجارت، صنعت، روابط، نهادهای دموکراتیک و دانش مدرن محقق نگشته و به جای این مصادیق مدرنیته، غارت، روابط و نهادهای استبدادی حاکم است که پیامد آن از سویی در «امتناع اندیشه» و «امتناع مشارکت» خلاصه می‌شود. نگاهی که این ژانر از تاریخ‌نگاری را ممکن می‌کند، پیشاپیش تحت تأثیر پیش‌فرض‌های

شرق‌شناسانه و اروپامدارانه قرار دارد. در چنین پیش‌زمینه‌ای است که نظریه‌هایی همچون استبداد شرقی ویتفوگل متولد می‌شوند.

در اینجا چگونگی مواجهه با نظریه استبداد شرقی مهم می‌شود. مواجهه انتقادی با این نظریه را به دو سنت تاریخ‌نگاری انتقادی و تاریخ‌نگاری میدانی تقسیم کردیم. پیش از این به تاریخ‌نگاری انتقادی پرداخته شده بود و ما نیز به‌طور گذرا مروری بر مهم‌ترین نقدهای این سنت بر نظریه استبداد شرقی داشتیم. در کنار مرور بر این سنت، کوشش این مقاله بر این بود که تأکید بیشتری بر سنت مردم‌شناسی در ایران داشته باشد که این مهم با مرور آثار دو تن از صاحب‌نظران این سنت، جواد صفی‌نژاد و مرتضی فرهادی ممکن شده است.

جواد صفی‌نژاد و مرتضی فرهادی میان دوران مدرن و پیشامدرن تفکیک قائل می‌شوند و روایت خود را به دوران پیشامدرن محدود می‌کنند. در صورتی که ویتفوگل قائل به چنین تفکیکی نیست. برای نمونه صفی‌نژاد در نوشته‌های خود از افعال ماضی استفاده می‌کند در صورتی که ویتفوگل از به کار بردن افعال مضارع ابایی ندارد. نوشتار او این را القا می‌کند: وضعیتی که دوهزار سال پیش وجود داشته، اکنون نیز می‌تواند تداوم داشته باشد.

در روایت‌های تاریخ‌نگاری انتقادی و تاریخ‌نگاری میدانی، هم‌گرایی‌هایی یافت می‌شود. آنها که از راه‌های مختلفی رفته‌اند، اما به نتایج نسبتاً یکسانی دست یافته‌اند. تاریخ‌نگاری انتقادی با مرور عمیق مطالعات پیشین و نقد جدی و بدست‌دادن گونه‌شناسی جدیدی از آنها و همچنین تطبیق با نظریه‌های کلاسیک در این زمینه؛ و تاریخ‌نگاری میدانی با مطالعات میدانی گسترده، مشاهده در حین مشارکت، مصاحبه‌های عمیق، استفاده از اسناد و نقشه‌های قدیمی و به‌طور خلاصه تقدم میدان بر نظریه به‌این یافته‌ها رسیده‌اند.

تاریخ‌نگاری ویتفوگل و دو سنت تاریخ‌نگاری نخبه‌گرا و تاریخ‌نگاری انتقادی، با وجود اختلافات بسیار، «پشت می‌نشین» است. جواد صفی‌نژاد و مرتضی فرهادی موضوع مطالعه خود را از نزدیک لمس کرده، مسئله تاریخ‌نگاری خود را نه از میان کتاب‌ها، که از زبان روستاییان و کشاورزان شنیده، لحظات زندگی آنان را به نوشتار درآورده، و برای دهه‌ها در کنار آنان زیسته‌اند. جزئیات به‌طور پرنگ و ملموسی در تاریخ‌نگاری آنها حاضرند، گاهی با توصیفات بدیع، گاهی با محاسبات ریاضی، گاهی با نقشه‌ها و اسناد قدیم و گاهی با تصاویر. تاریخ‌نگاری آنها تمامی آنچه تاریخ‌نگاران مکتب آنال برای نگارش وضعیت پیشامدرن در جست‌وجوی آن بودند، را در خود جای داده است. این ظرافت‌ها و جزئیات در کلی‌گویی‌های ویتفوگل، و دو سنت تاریخ‌نگاری

یادشده غایب است. جزئیات و مصادیقی که می‌تواند عدم تطبیق نظریه ویتفوگل و کاستی‌های تاریخ‌نگاری نخبه‌گرا و خلاهای تاریخ‌نگاری انتقادی را نشان دهد. با این حال اگر تاریخ‌نگاری نخبه‌گرا از امکان‌های تاریخ‌نگاری انتقادی بهره‌مند شود و به جای نگارش تاریخ فقدان از امکان‌ها سخن بگوید، از تاریخ‌نگاری میدانی سود جوید و از برج‌عاج خود پایین بیاید؛ اگر تاریخ‌نگاری انتقادی با امکان‌های نظری کلیت‌نگر خود، بتواند خویشتن را به نگاه جزئی‌بین تاریخ‌نگاری میدانی مجهز سازد، می‌توان امیدوار بود که سنت‌های تاریخ‌نگاری ایرانی از خود فراتر روند و طرحی دیگر اندازند. نگاه جزئی‌بین که اساس کار جواد صفی‌نژاد را تشکیل می‌دهد، در کنار نوآوری‌ها و گزارش‌نویسی‌های دقیق و توصیف‌های فربه از واقعیت‌ها و پدیدارهای اجتماعی و تاریخی و کارکردهای آنها، داده‌های بسیاری را درباره تاریخ اجتماعی ایران اختیار تاریخ‌نگاران قرار می‌دهد. درعین نگاه جزئی‌بین، او از مسائل کلی‌تر و عام غافل نیست. نمونه اعلای این را می‌توان در تقسیم‌بندی ایران به دو منطقه پرباران و کم‌باران مشاهده کرد که اساساً می‌تواند به الگویی برای تاریخ‌نگاری و علوم اجتماعی بدل شود و بسیاری از مسائل تاریخی ایران از منظر این تقسیم‌بندی نگریسته شود. در آثار مرتضی فرهادی نیز می‌توان داده‌های بسیاری درباره تاریخ اجتماعی ایران جست‌وجو کرد. هر چند در آثار میدانی چندان خبری از آن تقسیم‌بندی‌های عام نیست، اما فرهادی براساس مطالعات میدانی خود، برخی از آثار شرق‌شناسان را مورد نقدهای جدی قرار داده (فرهادی، ۱۳۹۴؛ فرهادی، ۱۳۸۰) که می‌تواند به‌عنوان الگویی در نگارش تاریخ میدانی یا استفاده از داده‌های میدانی در نگارش تاریخ اجتماعی یا نقد نظریه‌های شرق‌شناسانه مورد استفاده قرار گیرد.

سنت مردم‌شناسی در ایران، نقدی بر نظریه استبداد شرقی ویتفوگل را ممکن می‌کند که از منطق تفاوت‌های جغرافیایی برمی‌خیزد. در این سنت، دیگر صحبت از کلیت شرق و تمامیت ایران، بدون در نظر داشتن اقلیم‌های متفاوت ممکن نیست؛ چراکه برخلاف ادعای ویتفوگل که کمبود آب، خشکی اقلیم و رودخانه‌های بزرگ، امکان کشاورزی را از گروه‌های کوچک دهقانی شرقی سلب می‌کند، هر یک از مناطق ایران، شیوه کشتکاری و آبیاری منحصر به خود را داشت. شیوه کشت دیم (آب باران) و آبیاری مصنوعی با قنات و چشمه، بیش از آنچه ویتفوگل درباره شرق و از جمله ایران ادعا می‌کرد، جریان داشت. تفاوت‌هایی جغرافیایی که نه فقط به شیوه‌های متفاوت آبیاری و کشتکاری منجر می‌شد، بلکه زندگی متفاوت و ساخت اجتماعی منحصر‌فردی را نیز به دنبال داشت. ساخت اجتماعی که مسئله سنت مردم‌شناسی در ایران قرار گرفت و روایتی متفاوت از

ویتفوجل را در تاریخ‌نگاری ایرانی ممکن ساخت. «بنه»، «واره» و «قنات» بیش از آنکه در کتاب‌ها و آثار مکتوب شرق‌شناسان و تاریخ‌نگاران ایرانی متقدم، توصیف و تحلیل شده باشند، در آثار مردم‌شناسان و با مطالعات میدانی، مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. مطالعاتی که این مقاله از آنها تحت عنوان «تاریخ‌نگاری میدانی» یاد کرده است. مسئله‌ای که پژوهش پیرامون آن خود می‌تواند سرآغازی برای مطالعات تاریخی باشد و چشم‌اندازهای تازه‌ای را برای محققان بگشاید.



منابع

اسمیت، دنیس (۱۳۹۵) برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه سیدهاشم آقاجری، تهران: انتشارات مروارید.

اشرف، احمد (۱۳۵۹) موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران، دوره قاجاریه، تهران: انتشارات زمینه. ایگرس، گئورگ (۱۳۹۶) تاریخ‌نگاری در قرن بیستم؛ از عینت علمی تا چالش پسامدرن، ترجمه محمدابراهیم باسط، تهران: انتشارات سمت.

آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶) استبداد شرقی: بررسی ایران عصر قاجار در: مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسایی، تهران: انتشارات شیرازه.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۸۲) حماسه کویر، تهران: نشر علم. برودل، فرنان (۱۳۷۲) سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۸۰۰-۱۴۰۰، ترجمه بهزاد باشی، مقدمه پرویز پیران، تهران: نشر نی.

بلوخ، مارک (۱۳۶۳) جامعه فئودالی، دوجلدی، ترجمه بهزاد باشی، تهران: انتشارات آگاه. بندیکس، راینهارد (۱۳۹۵) سیمای فکری ماکس وبر، ترجمه محمود رامبد، تهران: نشر هرمس. پتروشفسکی، ا، پ، (۱۳۴۴) کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران دوره مغول، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.

پتروشفسکی، ا، پ، و کارل یان و جان ماسون اسمیت (۱۳۶۶) تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره مغول، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات اطلاعات.

پناهی، محمدحسین و آرش حیدری (۱۳۹۵) «دگردیسی معنایی دال استبداد و برآمدن گفتمان استبداد ایرانی»، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال دوازدهم، شماره ۴۴، ص ۷۵-۹۸.

پیران، پرویز (۱۳۸۳) مشارکت اجتماعی در ایران، تناقضی ریشه‌دار، مجموعه مقالات اولین همایش ملی طرح مسائل جامعه‌شناسی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ص ۵۳۱-۵۴۲.

پیران، پرویز (۱۳۸۴) «نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران»، مجله ایران‌شهر، شماره ۶، ص ۳۴-۲۲.

پیران، پرویز (۱۳۹۶) «تاریخ اجتماعی ایران، سخنرانی در شهر کتاب فرشته»، به تاریخ ۲۶ دی‌ماه ۱۳۹۶، قابل دسترسی در: telegram:@sociomedia

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۳) «درسگفتاری درباره استبداد»، قابل دسترسی در telegram @sociomedia

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۵) امر اجتماعی، علوم اجتماعی، دولت. قابل دسترسی در موسسه پرسش.

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۷) درباره نظام دانش، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

دورکیم، امیل (۱۳۹۳) صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.

دوس، فرانسوا (۱۳۹۶) تاریخ تکه تکه، از آنال تا تاریخ جدید، ترجمه عبدالله نصری طاهری و سمیه سادات طباطبایی، تهران: انتشارات سمت.

شیرو، دنیل (۱۳۸۸) چشم انداز اجتماعی و تاریخی مارک بلوخ، در: بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی، تدا اسکاچپول، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: نشر مرکز.

صفی‌نژاد، جواد (۱۳۵۳) بنه: نظام‌های تولید زراعی جمعی قبل و بعد از اصلاحات ارضی، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.

صفی‌نژاد، جواد (۱۳۵۶) «قنات در ایران»، مجله دانشکده، سال دوم، شماره ۸، ص ۸۶-۱۱۹.

صفی‌نژاد، جواد (۱۳۶۸) بنه: نظام‌های زراعی سنتی در ایران، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

صفی‌نژاد، جواد (۱۳۸۷) مبانی جغرافیای انسانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

صفی‌نژاد، جواد (۱۳۹۳) جامعه‌شناسی روستایی ایران، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، پلی‌کپی، ۲۳۳ ص.

صفی‌نژاد، جواد (۱۳۹۶) کاریز در ایران و شیوه‌های سنتی بهره‌گیری از آن، تهران: انتشارات پویه مهر اشراق.

عبداللهیان، حمید (۱۳۹۲) مفهوم‌پردازی واقعیت در جامعه‌شناسی تاریخی، نظام ارباب غایب در ایران، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و علیرضا صادقی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.

فرهادی، مرتضی (۱۳۸۰) «آیا کشاورزی ایران بدوی است»، اقتصاد کشاورزی و توسعه، شماره ۳۵، ص ۲۲۲-۲۵۶.

فرهادی، مرتضی (۱۳۸۷) واره، درآمدی بر مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون، تهران: شرکت سهامی انتشار.

فرهادی، مرتضی (۱۳۹۱) فرهنگ یاریگری در ایران، درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

فرهادی، مرتضی (۱۳۹۴) چم و خم‌ها و دشواری‌های بومی‌سازی یک نظریه؛ بومی‌سازی نظریه تکروی و فردگرایی دهقانان ایرانی، مجموعه مقالات بومی‌سازی علوم انسانی در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی،

مرادی، محمدعلی (۱۳۹۰) «درسگفتاری در بنیان‌های فلسفی جامعه‌شناسی تاریخی»، انجمن علمی دانشجویی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران: قابل دسترسی در: www.phalsafe.com

مصطفائی، سورن (۱۳۹۸) مواجهه صاحب‌نظران ایرانی با نظریه استبداد شرقی با تأکید بر دوره قاجار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: سید حسین نبوی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، ۱۲۴ ص.

منافزاده، علیرضا (۱۳۷۴) «سرچشمه‌های تحولی شگرف در شیوه تاریخ‌نگاری (درباره مکتب آنال)»
مجله نگاه نو، شماره‌های ۲۸ و ۲۹.

میرسپاسی، علی (۱۳۹۳) تاملی در مدرنیته ایرانی، بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست
مدرنیزاسیون در ایران، ترجمه جلال توکلیان، تهران: نشر طرح نو.

نجم آبادی، افسانه (۱۹۹۵) حکایت دختران قوچان، از یاد رفته‌های انقلاب مشروطه، سوئد، نشر باران.

نعمانی، فرهاد (۱۳۵۸) تکامل فئودالیسم ایرانی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

ولی، عباس (۱۳۸۰) ایران پیش از سرمایه‌داری، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: نشر مرکز.

ویتفولگ، کارل آگوست (۱۳۹۶) استبدادشرفی: بررسی تطبیقی قدرت تام، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ
چهارم، تهران: نشر ثالث.

هابسون، جان ام (۱۳۸۷) ریشه‌های شرقی تمدن غرب، ترجمه مسعود رجبی و موسی عنبری، تهران:
انتشارات دانشگاه تهران.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۲ الف) جامعه کم‌آب و پراکنده: الگوی تحول درازمدت اجتماعی
اقتصادی در ایران، در: نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، تهران: نشر مرکز.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۲ ب) حکومت خودکامه، نظریه‌ای تطبیقی درباره دولت، سیاست و
جامعه ایران، در: نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، تهران: نشر مرکز.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۳) اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه
محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

Abdollahian, H. (2013). *Mafhom pardazi-e vagheiat dar jameshenasi tariki: Nezam-e arab ghaeb*. (G. Jamshidiha & A. Sadeghi, Trans.). Tehran, Iran: Jameshenasan.

Abrahamian, E. (1997). *Estebdad sharghi dar: Maghalati dar jameshenasi siasi Iran*. Tehran, Iran: Shirazeh.

Ashraf, A (1980). *Mavane rosh-e sarmaye dari*. Tehran, Iran: Zamineh.

Bastani Parizi, M. (2003). *Hamase kavir*. Tehran, Iran: Elm.

Benedix, R. (2016). *Simaye fekri Max Weber [Max Weber, An Intellectual Portrait]*. (M. Rambod, Trans.). Tehran, Iran: Hermes.

Bloch, B. (1984). *Jame feudali [Feudal Society]*. (B. Bashi, Trans.). Tehran, Iran: Aghah.

Durkheim, E. (2014). *Sovar bonyani hayat-e dini [Les Formes élémentaires de la vie religieuse]*. (B. Parham, Trans.). Tehran, Iran: Markaz.

Dosse, F. (2017). *Tarikh-e teke teke, az anal ta bad [L histoire en miettes: Des Annales a la nouvelle histoire]*. (A. Naseri Taheri & S. S. Tabatabaie, Trans.). Tehran, Iran: Samt.

Farhadi, M. (2001). *Aya keshavarzi-e Iran badavi ast*. Tehran, Iran: Eghtesad-e keshavarzi va toseae. 35, pp 222-256.

Farhadi, M. (2008). *Vare: daramadi bar mardom shenasi va jameshenasi taeavon*. Tehran, Iran: Sherkat-e sahmi enteshar.

Farhadi, M. (2012). *Farhang-e yarigari dar Iran*. Tehran, Iran: Markaz nashr-e daneshgahi.

Farhadi, M. (2015). *Cham-o kham-ha va doshvari-hay-e bomi sazi-e yek nazarie*. Tehran, Iran: Allame Tabatabaie University.

- Fernand, B. (1993). Sarmaye dari va hayat-e madi 1400-1800 [Capitalism and Material Life 1400-1800]. (B. Bashi, Trans.). Tehran, Iran: Ney.
- Habson, J. M. (2008). Risheh-hay-e shaghi tamadon-e gharbi. (M. Rajabi & M. Anbari). Tehran, Iran: University of Tehran.
- Iggers, G (2017). Tarikhnegari dar garn-e bistom [Historiography in the Twentieth Century]. (M.A. Baset, Trans.). Tehran, Iran: Samt.
- Katozian, M. A. H. (2013a). Jame kam ab va parakandeh: olghoye tahavol-e drazmodat ejtemaie egthesadi dar Iran, 9 maghale dar jameshenasi tarikhi Iran. Tehran, Iran: Markaz.
- Katozian, M. A. H. (2013b). Hokomat-e khodkame, 9 maghale dar jameshenasi tarikhi Iran. Tehran, Iran: Markaz.
- Katozian, M. A. H. (2014). Egthesad-e siasi Iran, az mashrutiat ta payan-e selsele Pahlavi [The Political Economy of Iran, Despotism and Pseudo-Modernism]. (M. R. Nafisi & K. Azizi, Trans.). Tehran, Iran: Markaz.
- Manafzadeh, A. (1995). Sarcheshme-hay-e tahavoli shegerf dar shive tarikhnegari. Tehran, Iran: Negah-e no magazin. 28-29.
- Mir Sepasi, A. (2014). Tamoli dar modernite Irani [Intellectual Discourses and Politics of Modernization: Negotiating Modernity in Iran]. (J. Tavakolian, Trans.). Tehran, Iran: Tarh-e no.
- Moradi, M. A. (2011). Darsgoftari dar bonyan-hay-e jameshenasi tarikhi. University of Tehran.
- Mostafaie, S. (2019). Movajehe saheb nazaran-e Irani ba nazareye estebdad-e sharghi ba taikid bar dore-e Ghajar. University of Kharazmi.
- Najmabadi, A. (1995). Hekayat-e Dokhtaran-e Ghochan, az yad rafte-hay-e enghelab-e mashroteh. Sweden: Baran.
- Nomani, F. (1979). Takamol-e Feudalism-e Irani. Tehran, Iran: Kharazmi.
- Panahi, M.H. & Heydari, A. (2016). "Degardisi-e manaie dale estebdad va bar amadan-e ghofteman-e estebdad-e Irani": Tehran, Iran, Journal of Cultural Studies and Communication, 12-44, pp 75-98.
- Petrosevki, A. P. (1965). Keshavarzi va monasebat-e arzi dar Iran. Tehran, Iran: Institute of Social Studies and Research, University of Tehran.
- Petrosevki, A. P. (1987). Tarikh-e ejtemaie egthesadi Iran dar dore moghol. (Y. Azhand, Trans.). Tehran, Iran: Etelaat.
- Piran, P. (2004). Mosharekat-e ejtemaie dar Iran: tanaghozi risheh dar. Proceedings of the first national conference on Iranian sociological issues. Tehran, Iran: Allame Tabatabaie University, pp 531-542.
- Piran, P. (2005). Nazarieh-e rahbord va siasat-e sarzamini-e Iran.
- Piran, P. (2017). Tarik-e ejtemaie-e Iran. Speech in the Fershteh book city. telegram @sociomedia
- Safinejad, J. (1974). Bone, nezam-hay-e tolid-e zeraie-e jamie ghab va baed az eslahat-e arzi. Tehran, Iran: Tos.
- Safinejad, J. (1977). Ghanat dar Iran. Tehran, Iran, Daneshkadeh magazine. 2-8, pp 86-119.
- Safinejad, J. (1989). Bone, nezam-hay-e zeraie-e dar Iran. Tehran, Iran: Amir Kabir.
- Safinejad, J. (2008). Mabani joghrafiya-e ensani dar Iran. Tehran, Iran: University of Tehran.
- Safinejad, J. (2014). Jameshenasi rostaie Iran. Tehran, Iran: Faculty of Social Sciences, Allameh Tabatabaie University. 223p.
- Safinejad, J. (2017). Kariz dar Iran va shiveh-hay-e bahre giri za on. Tehran, Iran: Poyeh Mehr Eshragh.

- Shiro, D. (2009). Cheshm andaz-e ejtemaie va tarikhi March Bloch, Binish va ravesh dar jameshenasi tariki [Vision and Method in Historical Sociology, Edited by Theda Skocpol]. (H. Aghajari, Trans.). Tehran, Iran: Markaz.
- Smith, D. (2016). Bar amadan-e jameshenasi tariki [The Rise of Historical Sociology]. (H. Aghajari, Trans.). Tehran, Iran: Morvarid.
- Towfigh, E. (2014). Darsgoftari darbare-e estebdad. telegram @sociomedia
- Towfigh, E. (2016). Amr-e ejtemaie olom-e ejtemaie dolat. Porsesh institute.
- Towfigh, E. (2018). Darbare-ye nezam-e danesh. Tehran, Iran: Institute of Cultural and Social Studies.
- Vali, A. (2001). Iran pish az Sarmaye dari [Pre-Capitalist Iran: A Theoretical History]. (H. Samsavari, Trans.). Tehran, Iran: Markaz.
- Wittfogel, K. A. (2017). Estebdad-e shargi: barresi tatbighi ghodrat-e tom [Oriental Despotism: A comparative study of total power]. (M. Solasi, Trans.). Tehran, Iran, Sales.

